



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۲۴

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ ﴿۶۲﴾ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿۶۳﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ ﴿۶۴﴾ لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ ﴿۶۵﴾ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنْكِصُونَ ﴿۶۶﴾ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿۶۷﴾ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿۶۸﴾ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿۶۹﴾ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَآكُثْرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿۷۰﴾

بیان نوع نظام ارزشی مردم از نظر جهان‌بینی

بعد از اینکه خطوط کلی معارف اعتقادی و وحی و نبوت را تبیین فرمود، بیان فرمود که مردم از نظر جهان‌بینی دو گروه‌اند عده‌ای تمام هستی را در دنیا خلاصه می‌دانند و مرگ را پایان راه می‌پندارند و حقیقت انسان را بین گهواره و گور خلاصه می‌کنند و سعادت را در لذت آجوفین می‌دانند و مانند آن. آنها که جهان‌بینی‌شان همین است، نظام ارزشی‌شان این است که فرمود: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ \* نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ﴾<sup>۱</sup> اما آنها

که معتقدند جهان مبدئی دارد آغاز و انجامش ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾<sup>۱</sup> است، وقتی آغازی بود انجامی بود اوّلی بود آخری بود قهراً بین اول و آخر راه است آن راه به نام صراط است آن صراط به نام دین است آن راهنما به نام پیغمبر است که ما را از مبدأ به معاد و از معاد به مبدأ آشنا می‌کند راه را به ما نشان می‌دهد اُسوه ما در پیمودن این راه است و مانند آن. نظام ارزشی آنها این خواهد بود که ﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup> تا بخش پایانی که خوانده شد.

### قدرت، شرط اساسی در تحقق تکلیف

بعد می‌فرماید در صحنه قیامت نامه اعمالی هست که هیچ ظلمی در آن نامه نیست نقصی نیست در صحنه داوری هم نقصی نیست در دنیا تکلیف هست در آخرت حساب که «إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل»<sup>۳</sup> در نظام دنیا چیزی که بر خلاف استعدادها و خواسته‌های درونی باشد تنظیم نشده فرمود: ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا﴾ هیچ کس را به بیش از مقدار استطاعتش ما تکلیف نمی‌کنیم نه فردی و نه جمعی. به انسان غرایزی دادیم برای تأمین غرایز آنها راههای حلال فراوان است ما هرگز دستور ندادیم که غریزه‌ای را تعطیل کند یا بر او چیزی را تحمیل کند هر غریزه‌ای که خدای سبحان به انسان عطا کرد راه حلال تأمین آن غریزه را هم در جلوی او گذاشت و اگر يك وقت در يك مقطع زمانی در سفر یا غیر سفر در حالت استثنایی ضرورتی پیش آمد تکلیف را هم از او برمی‌دارد که «رُفِعَ... ما اضْطَرُّوا إِلَيْهِ»<sup>۴</sup> که اگر يك وقت ضرورت نبود به مقدار نیاز، تکلیف تأمین‌کننده است پس

۱. سوره حدید، آیه ۳.

۲. سوره مؤنون، آیات ۵۷ و ۵۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۴. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵۳.

هیچ غریزه‌ای را اسلام تعطیل نکرده (يك) بلکه دستور تعدیل داده است (دو) اگر ضرورت پیش‌بینی نشده‌ای بر او تحمیل شد تکلیف هم از او گرفته می‌شود (این سه) پس ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ منتها

### بازتاب آزمون‌های تلخ و شیرین در زندگی انسان

انسان اگر بخواهد زندگی گیاهی نداشته باشد زندگی بالاتر از گیاه و زندگی حیوانی نداشته باشد بالاتر از حیوان یعنی زندگی انسانی داشته باشد باید يك سلسله کوششها را تحمل بکند يك سلسله آزمونها را هم پشت سر بگذارد بعضیها زندگی گیاهی دارند اینها نبات بالفعل اند نامی بالفعل اند و حیوان بالقوه هنوز مسائل عواطف و پدر و مادر و رَحِم و امثال ذلك برای او جا نیفتاد این در سنی است که فقط می‌تواند خوب تغذیه کند، بندسازی کند، خرامان باشد، جامه فاخر بپوشد و بیاراید این يك گیاه بالفعل است حیوان بالقوه چون هنوز به حیات عاطفی و امثال ذلك نرسید. از این مرحله که رشد کرد می‌شود حیوان بالفعل و انسان بالقوه یعنی اکل و شرب دارد غریزه دارد به فکر نکاح و امثال ذلك است به فکر عاطفه فی الجمله‌ای که مناسب با فضای حیوانی او باشد است چون این عاطفه را همه حیوانات نسبت به فرزندانسان دارند نسبت به امور خانوادگی دارند ولی این حیوان بالفعل است و انسان بالقوه. اگر در سایه عقل و نقلی که از وحی کمک گرفتند هدایت بشود این انسانیتش که بالقوه بود کم کم بالفعل می‌شود. در این مقطع سوم است که به او فرمودند: «حُقَّتِ الْحِجَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»<sup>۱</sup> فرمودند اگر بخواهی از مرز حیوان بالفعل به انسان بالفعل برسی يك سلسله آزمونهایی هست در این آزمونها بهشت در وسط هست اطرافش آزمونهای تلخ، جهنم در وسط هست اطرافش آزمونهای شیرین، بهشت محفوف به رنجهای آزمونی موقت است که کاملاً قابل تحمل است، جهنم محفوف به لذتهایی که دارای جاذبه کاذب‌اند. اگر کسی گرفتار این جاذبه‌های کاذب شد هر چه

جلوتر رفت به جهنم نزدیک‌تر می‌شود دفعته می‌بیند مشتعل شد هر چه این آزمونه‌های به حسب ظاهر دشوار را تحمل کند برای او آسان‌تر می‌شود دفعته متوجه می‌شود که روح و ریحان نصیب او شد پس «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» اینکه با مکروهها همراه است از نظر نظری و اندیشه نسبت به وهم و خیال ممکن است مکروه باشد نسبت به عقل محبوب است، نسبت به شهوت و غضب ممکن است مکروه باشد نسبت به عقل عملی که «عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ»<sup>۱</sup> محبوب و ممدوح است لذا بسیاری از افراد «حُبَّاً لِلَّهِ» این وظایف دینی را انجام می‌دهند لذا در بخش اول این آیه فرمود: ﴿وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ تا اینها بشوند انسان بالفعل،

### بررسی دیدگاه فخر رازی درباره حقیقت نامه اعمال

بعد فرمود این چنین نیست که عقاید و اخلاق و اعمال از بین رفته باشد و ما در صحنه قیامت راهی برای محاسبه نداشته باشیم این طور نیست همه اینها محفوظ است ما کتابی داریم که اعمال در آن کتاب محفوظ است. جناب فخر رازی می‌گوید که این کتاب برای چیست؟ اگر کسی خدای سبحان را به عنوان صادق پذیرفت که ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾<sup>۲</sup> ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾<sup>۳</sup> این نیازی به کتاب ندارد و اگر کسی خدا را به عنوان امین صادق قبول نکرد خب در قیامت ممکن است اعتراض بکند که اینها نوشته خود شماست این اشکال، بعد پاسخ می‌دهد بر اساس همان ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾<sup>۴</sup> که بالأخره خدای سبحان این صحنه را تنظیم کرده است که نامه اعمالی را تنظیم کند و به مردم نشان بدهد<sup>۵</sup> لکن جریان کتاب از قبیل این دفترهای عادی نیست در قرآن کریم

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۳. سوره نساء، آیه ۸۷.

۴. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۵. التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۸۴.

فرمود هر کس هر کاری انجام بدهد او را می بیند ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ<sup>۱</sup> حقیقتِ عمل را می بیند (این يك) چه کسی این حقیقت را به او نشان می دهد؟ فرمود این عمل حاضر می شود او می بیند ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾<sup>۲</sup> يك عده مأمورانی هستند که عمل را حاضر می کنند به او نشان می دهند (این دو طایفه). خب یکی از آن کسانی که عمل را حاضر می کند یا مهم ترین کسی که عمل را حاضر می کند خود عامل است برای اینکه ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضَرَتْ﴾<sup>۳</sup> ﴿مَّا أُخْضَرَتْ﴾ یعنی ﴿مَّا أُخْضَرَتْ﴾ یعنی خود انسان با اردویی می آید همه اعمال را همراه خودش دارد این از جاهایی است که نکره در سیاق مثبت مفید عموم است انسان که تنها نمی آید، وقتی انسان وارد صحنه قیامت شد از درون او همه این اعمال پر می کشد این صحیفه نفس چیست؟ این جایگاه کجاست؟ این کتاب چیست که ﴿تُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾<sup>۴</sup>؟<sup>۵</sup> الان بسته است یوم القیامه باز می شود که آن «یوم النشور»<sup>۵</sup> است نسبت به افراد «یوم النشور» است نسبت به اعمال همه اعمالها باز می شود انسان متن عمل را می بیند. خب اگر خود انسان اعمال را می آورد به چه کسی اعتراض کند؟! این جناب فخررازی خیال کرده که این هم نظیر دفتر بازرگانی است که می نویسند فلان کس این قدر نقد برده این قدر نسیه برده این قدر مانده خیال کرده کتابت یعنی این. خب اگر خود انسان اعمال را به همراه می آورد این کتاب الله است دیگر، شهود هم که همراه اوست اعضا و جوارح شهودند مراحل شهودند آن زمین شاهد است آن زمان شاهد است جا برای انکار نیست تا شما بگویید که این شخص خدا را یا صادق می داند یا غیر صادق به آنجاها نمی رسد

۱. سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

۳. سوره تکویر، آیه ۱۴.

۴. سوره اسراء، آیه ۱۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۹۸.

انسان متنِ عمل را در درون خودش دارد خب اگر ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾ هست اعضا و جوارح هم شاهدند گذشته از شهود بیرونی جا برای ظلم نیست فرمود اصلاً ظلم در قیامت ذاتاً منتفی است ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾<sup>۱</sup> به نحو نفی جنس خب جا برای انکار نیست لذا فرمود ما کتابی داریم کاملاً حرف می‌زند و اینها هم مورد ظلم قرار نمی‌گیرند

### دلیل انکار و مبارزه منکرین با رسالت انبیا

پس راهی برای انکار اینها نیست.

چرا حالا این حرفها را نمی‌فهمند؟ فرمود انبیایی که ما فرستادیم مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها دو عنصر محوری را ارائه کردند یکی دعوا، یکی دعوت؛ دعوایشان این است که ما پیغمبریم یعنی ادعایشان این است دعوتشان هم به معارف اعتقادی است و به اخلاق است و به احکام است و به حقوق که یعنی دین، پس دعوایی دارند ادعایی دارند که ما پیامبریم دعوتی دارند که به اصول و فروع دین دعوت می‌کنند و در دعوا صادق‌اند در دعوت صادق‌اند برای دعوا بیّنه دارند برای دعوت بیّنه دارند یکی معجزه است یکی برهان است با دست پُر آمدند خب چرا آنها نمی‌پذیرند؟ برای اینکه آنها در قبال مؤمنین دو گیر دارند درباره مؤمنان فرمود اینها هم حُسن فاعلی دارند هم حُسن فعلی؛ هم آدمهای خوبی‌اند باورش‌شان درست است عقیده‌شان درست است هم کار خوب می‌کنند چون معتقدند در برابر حق موضع نمی‌گیرند حق‌پذیرند حُسن فاعلی دارند مستکبر نیستند متواضع هستند در برابر حق و اینها، حُسن فعلی‌شان هم این است که به اعمال صالح ﴿وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾ حُسن فعلی دارند این گروه هم سوء فاعلی دارند هم سوء فعلی هم بدعقیده‌اند هم بدعمل؛ بدعقیده‌اند چون حق را انکار می‌کنند

بدعمل اند چون به فساد و گناه مبتلایند فرمود: ﴿بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا﴾ دل فرورفته است نسبت به این کتاب آسمانی و دعوا و دعوتش این راجع به سوء فاعلی، ﴿وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ﴾ این مربوط به سوء فعلی؛ هم کافرند هم معصیت کار هم منکر حق اند هم بدعمل، در برابر مؤمنان که هم حُسن فاعلی داشتند برای اینکه ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup> بودند، ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup> بودند هم حُسن فعلی داشتند که ﴿يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾<sup>۳</sup> اما این گروه الحادی هم قبح فعلی دارند چون در هر جا معصیت است اینها حضور دارند ﴿وَهُمْ لَهَا عَامِلُونَ﴾ اینها عامل معصیت اند در برابر مؤمنان که عامل حسنات اند می فرماید ما به اینها مهلت می دهیم تا روزی که کیفر الهی برسد

#### بیان کیفیت عذاب مترفین در قیامت

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ﴾ البته دیگران هم معذب هستند اما مترفین بیش از دیگران یا اول آنها را تعذیب می کنند. در این قسمت به ضمیر غایب اکتفا شده بعد به خطاب منتقل شده فرمود: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ﴾ «جُئار» آن ناله و استغاثه است يك حيوان وقتی به تله افتاد ناله اش بلند است و کمک می طلبد این را می گویند «جُئار» خب فرمود: ﴿إِذَا هُمْ يَجَارُونَ﴾ بعد از غیبت به خطاب التفات شده فرمود شما ناله می کنید از چه کسی کمک بگیرید؟ آنها که می گفتید: ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۴</sup> که کاری از آنها ساخته نیست آنها که می گفتید: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾<sup>۵</sup> که کاری از آنها ساخته نیست کار فقط از ذات اقدس الهی است

۱. سوره مؤمنون، آیه ۵۸.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۵۹.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۶۱.

۴. سوره یونس، آیه ۱۸.

۵. سوره زمر، آیه ۳.

و به دستور خدا مأموران الهی باید انجام بدهند که ﴿لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ﴾ چرا؟ چون ﴿إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصِرُونَ﴾ ناله نکنید برای اینکه محصول سیئات اعتقادی و عملی خودتان را دارید می‌چشید. حالا براهینی که خدا اقامه می‌کند می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ﴾ آیات الهی بر شما تلاوت می‌شد که عناصر محوری دین مخصوصاً دعوت و دعوا که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مدعی نبوت است و دعوت هم می‌کند ﴿بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾<sup>۱</sup> و جدال احسن آیات الهی بر شما تلاوت می‌شد شما چند گروه بودید یا در چند مقطع چند کار می‌کردید یا يك نفر در فرصتهای مناسب گرفتار همه این سیئات بود يك ﴿فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنْكِرُ صَوْنَ﴾ به جاهلیت نُكُوص داشتید رجوع داشتید ارتجاع داشتید می‌شدید مرتجع و همین ارتجاعتان را تمدن تلقی می‌کردید ﴿فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنْكِرُ صَوْنَ﴾ این «كان» مفید استمرار است یعنی سَتَّ سیئه شما این بود که همیشه به عقب برمی‌گشتید این يك، دو: ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ﴾ در برابر وحی الهی در برابر قرآن برخورد مستکبرانه داشتید، سه: شبها محفلی داشتید مجلسی داشتید دور هم می‌شدید برای دوتا کار: یکی برای فحش دادن یکی برای مسخره کردن. «سامر» عضو شب‌نشین را می‌گویند مُسامره یعنی شب‌نشینی این سامر مثل حاضر، مفرد و جمع در او یکسان است این سامر مثل حاضر، مفرد و جمع در او یکسان است این مسامره کردن و محفلی بودن و عضو شب‌نشینی بودن برای دو کار بود: یکی برای هُجر بود یکی برای هُجر بود هُجر یعنی فحش دادن هُجر یعنی مسخره کردن «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» که گفته شد یعنی دارد هذیان می‌گوید یعنی حرف باطل می‌زند - معاذ الله - خب



این هم که وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>۱</sup> این یا من الهجر است یا من الهجر یعنی هجر به معنی هذیان نه هجر به معنی ترك. آن گروه از مؤمنان که قرآن را پذیرفته بودند اینها تا آنجا که ممکن بود در خدمت قرآن بودند در نمازها و غیر نمازها سعی می کردند قرآن را حفظ بکنند تلاوت بکنند در نماز بخوانند و مانند آن اینها که پیروان حضرت بودند قرآن را مهجور نکردند آنها که قوم بی دین بودند یعنی قریش که ایمان نیاوردند آنها قرآن را مهجور کردند یا من الهجر و الفحش یا من الهجر و الهذیان اینجا فرمود: ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ﴾ بعد فرمود مگر تدبّر نکردید ما که گفتیم ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾<sup>۲</sup> چرا تدبّر نکردید با برهان با شما حرف زدیم، اگر بگویید که در گذشته نبود ما هیچ وقت ملّتی را بدون وحی نگذاشتیم یا پیغمبر بود یا امام بود یا علمای ربّانی بودند بالأخره کتاب در بین مردم بود ولو زمان فترت، پیغمبر نبود ولی آثار دینی او بود شما عمداً «نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم»<sup>۳</sup> کردید علمای تان را رهبران مذهبی تان را خانه نشین کردید و گرنه هیچ ملّتی بدون رهبر الهی نیست حالا یا پیغمبر است یا امام است یا عالمان ربّانی اند بالأخره دین در بین مردم هست حالا يك وقت خود شما عمداً این را ترك کردید پشت سر گذاشتید «نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم» حرف دیگر است. فرمود: ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ یا يك حرف تازه ای آمد که گذشته سابقه نداشت این هم که نبود گذشته هم سابقه داشت الآن هم سابقه دارد.

۱. سوره فرقان، آیه ۳۰.

۲. سوره نساء، آیه ۸۲؛ سوره محمد، آیه ۲۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

در نوبتهای قبل اشاره شد که این گرفتار جاهلیّت اینها که تقلیدمحور بودند می گفتند چیزی را که نیاکان ما بپذیرند این حق است چیزی را که نیاکان ما نپذیرند این باطل است اینکه دوتا حرف داشتند یکی حق بودن جاهلیّت و بت پرستی یکی بطلان وحی - معاذ الله - بر اساس این دوتا جمله ای که از اینها مانده است یکی درباره حق بودن بت پرستی می گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿مُفْتَدُونَ﴾<sup>۲</sup> یکی درباره بطلان دعوا و دعوت انبیا (علیهم السلام) - معاذ الله - می گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۳</sup> نیاکان ما که این کار را نمی کردند خب چون آنها نمی کردند معلوم می شود این دین - معاذ الله - باطل است توحید باطل است این ﴿مَا سَمِعْنَا﴾ دلیل بطلان حرف انبیا بود، چرا؟ برای اینکه جامعه تقلیدمحور یعنی تقلید کور تقلید از آباء نه تقلید حق، جامعه تقلیدمحور می گوید آنچه را که پدران ما می کردند به عنوان آثار باستانی برای ما حق است آنچه را اینها نمی کردند باطل است این دوتا جمله موجب و سالبه برای اثبات حق بودن بت پرستی و حق نبودن توحید بود (این یکی). از طرفی هم ممکن بود آن محققینشان این چنین برهان اقامه کنند که اگر این دین هست از طرف خداست و خدا مربی بشر است برای بشر برنامه می فرستد چرا برای نسل قبل نفرستاد خب اگر حق بود باید در نسلهای گذشته باشد و چون در نسلهای گذشته نبود پس معلوم می شود - معاذ الله - حق نیست این يك تقريب دیگر،

۱. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۲. سوره زخرف، آیه ۲۳.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

برای این تقریب فرمود نه، ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾<sup>۱</sup> (يك) ﴿أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾<sup>۲</sup> (دو) هرگز هیچ زمان و زمینی از حجت الهی خالی نبود منتها حالا یا پیغمبر بود یا امام بود یا عالمان ربّانی بودند آنجا آن زمانی هم که پیغمبر بود مگر خود پیغمبر (علیه الصلاة و علیه السلام) حالا یا حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا حضرت عیسی (سلام الله علیهم) مگر خودشان به همه روستاها می‌رفتند اینها نماینده‌هایشان را می‌فرستادند اگر علمای ربّانی از طرف انبیا به منطقه‌ای بروند همان وصل قول خداست دیگر، بیان خدا را به اینها می‌رسانند پس نمی‌شود گفت زمان فترت یعنی نه کتاب بود نه عالم دینی بود هیچ نبود البته ممکن است در زمانی پیغمبر نیاید ولی نماینده‌های پیغمبر، علمای دین، کتاب الهی هست مگر اینکه عده‌ای به سوء اختیار خود «نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم»<sup>۳</sup> بشوند. فرمود: ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ﴾ ما گفتیم تدبّر کنید ﴿يَتَدَبَّرُونَ﴾<sup>۴</sup>، ﴿يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۵</sup>، ﴿يَعْقِلُونَ﴾<sup>۶</sup> گفتیم ﴿أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ که بخواهید بگویید که چون پدران ما نداشتند این باطل هست یا اگر حق بود خدا برای پدران ما می‌فرستاد که به هر دو تقریب، قابل دفع است ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ﴾ ما که پیامبر را به زبان شما فرستادیم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾<sup>۷</sup> شما سابقه او لاحقّه او اول او آخر او را می‌شناختید بهترین بیت، بیت او بود بهترین آبا و اجداد، آبا و اجداد او بود، بهترین روش، روش او بود این را هم که می‌شناسید ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ کم کم این «أم» دیگر آن اتّصالش را از دست می‌دهد به صورت «أم» منقطعه ظهور می‌کند ﴿أَمْ يَقُولُونَ

۱. سوره قصص، آیه ۵۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۴. سوره نساء، آیه ۸۲؛ سوره محمد، آیه ۲۴.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۶. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

۷. سوره ابراهیم، آیه ۴.

بِهِ جَنَّةٍ ﴿۱﴾ می‌گویند - معاذ الله - این دیوانه است دیوانه یعنی دیوزده یعنی جن زده چون آن که نکر است را حق می‌دانند اینکه حق است را باطل می‌پندارند وقتی الله را معبود ندانند ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُمُونَ﴾<sup>۱</sup> را معبود بدانند دربارهٔ انسانی که مهد عقل است هم تعبیر به جنون دارند بعد فرمود: ﴿بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَكَثُرَهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ این حق آورد هم در دعوت حق است هم در دعوا حق است هم اینکه فرمود: ﴿إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> حق آورد چون معجزه در دست اوست هم اینکه فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>۳</sup> توحید را آورد معاد را آورد دعوتش برهانی است دعوتش حق است پس او حق آورد. ذات اقدس الهی در بخشهای گوناگون از باب سبر و تقسیم بهانه‌های آنها را پاسخ می‌دهد در این آیه بهانه‌های آنها را به این صورت پاسخ داد که تا حدودی روشن شد.

### پاسخ قرآن به اعراض مشرکین در برابر حق

در سوره مبارکه «نور» هم به يك نحوه سبر و تقسیم فرمود، فرمود: ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا﴾ اما ﴿ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ \* وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۱﴾ اگر آنها را به محکمهٔ دین دعوت بکنیم اینها اعراض می‌کنند اگر يك وقت احساس بکنند حق با اینهاست فوراً در محکمه حضور پیدا می‌کنند ﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾ چرا این طورند. بر اساس سبر و تقسیم می‌فرماید: ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ اینها مشکل سوء فاعلی دارند مریض القلب‌اند حالا یا مرض به معنای نفاق است یا کفر است یا ضعف ایمان ﴿أَمْ ارْتَابُوا﴾ یا نه، در تردیدند و نمی‌دانند دین حق است یا باطل که ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ

۱. سوره صافات، آیه ۹۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۸.

۳. سوره صافات، آیه ۳۵.

يَتَرَدَّدُونَ<sup>۱</sup> تردید، آن ردّ مکرّر است يك وقت است انسان نابیناست به قسمت شرق می‌رود می‌بیند دیواری است بسته به قسمت غرب می‌رود می‌بیند دیواری است بسته چون نمی‌بیند راه خروج را گم کرده است می‌گویند ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ تردید، باب «تفعیل» این ردّ مکرّر است چند بار می‌رود و برمی‌گردد چون راهی برای خروج ندارد، اما فرمود این گروه ﴿أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ﴾ حیف و میل یعنی ظلم یعنی انحراف از حق تجاوز از حق سهم دیگری را گرفتن می‌گویند حیف کرد «حاف» یعنی این، عَصَفَ هم به همین است. فرمود اینها می‌ترسند که - معاذ الله - خدا حیف کند یعنی ظلم کند پیغمبر حیف کند یا ظلم کند با اینکه اینها عدل محض‌اند ﴿بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ هیچ کدام از اینها نیست بر اساس سبر و تقسیم اینها ظالم‌اند هم به خودشان ظلم کردند هم به جامعه اما در قبال ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ اینها می‌گویند ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾<sup>۲</sup> خب بنابراین درباره جنون، سوره مبارکه «حجر» قبلاً بخش گذشت آیه شش سوره مبارکه «حجر» این بود: ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ به صورت فعل مجهول یاد کردند گفتند اینکه می‌گویند قرآن بر شما نازل شده است ولی از نظر ما دیورده‌اید دیوانه‌اید. این حرف رسمی همین افراد جاهلی بود که این را تمدّن می‌پنداشتند و وحی را که بالاتر از عقل است جنون تلقی کردند.

### تفکر باطل مشرکین مبنی بر بی‌نیازی از دین با وجود عقل و علم

مطلب بعدی آن است که در این قسمتها قرآن کریم يك مقدار بر اساس علم و اندیشه تکیه می‌کند و يك مقدار بر اساس عمل و انگیزه تکیه می‌کند با علم، انسان هر چه ترقی کند يك سلسله مفاهیم نصیبش می‌شود براهین نصیبش

۱. سوره توبه، آیه ۴۵.

۲. سوره نور، آیات ۴۷ - ۵۱.

می شود علم حصولی نصیبش می شود با عقل نظری و با اندیشه هر چه پیشرفت بکند بالأخره برهان نصیبش می شود، اما عقل عملی که شأنی از شئون نفس است «عُبد به الرَّحْمَن وَاكْتَسِبَ به الْجَنَان»<sup>۱</sup> کار عالمانه می کند کاری است شاهدهانه. دست یا پا به حسب ظاهر طبق فرمان وهم و خیال یا عقل نظر کار انجام می دهند اما دست یا پا نمی فهمند که دارند چه کار می کنند به حسب ظاهر، حالا به حسب باطن البته اعضا و جوارح ادراک دارند ولی بالأخره دست یا پا نمی فهمند دارند چه کار می کنند این کاری است که فاعل می داند ولی مباشر نمی داند در جریان عقل عملی خود این فاعل مباشر کاملاً آگاه است که دارد چه می کند اما نه اینکه بفهمد بلکه می یابد علمش شهودی است نه علم حصولی، اگر کسی عقل نظر را تقویت کرد ممکن است حکیم بشود مفسر بشود فقیه بشود و مانند آن، ولی يك سلسله براهین دست اوست اما اگر عقل عملی را تقویت کرد هر چه رشد می کند شهود دست اوست نه مفهوم، علم حضوری دست اوست نه علم حصولی خود عقل عملی کار او مثل اراده، مثل محبت، مثل ملكه عدل، ملكه تقوا اینها مشهودند اینها مفهوم نیستند، موجودند (يك) در صحنه نفس موجودند (دو) اینها را نمی گویند موجود ذهنی اینها موجود خارجی اند منتها جایش نفس است ولی علمی که صاحب اندیشه دارد علم جایش در ذهن است نه در خارج با اینکه علم است اما وجود ذهنی دارد عدل، موجود در نفس است ولی عدل موجود ذهنی نیست موجود خارجی است برای اینکه جایش نفس است تقوا وجود خارجی است عقل عملی وجود خارجی است اراده وجود خارجی است اینها جایشان نفس است بنابراین ما يك وجود ذهنی داریم که در فلسفه در قبال علم قرار دارد در حقیقت، این يك سلسله مفاهیمی است که در ذهن است وجود خارجی ندارد یعنی اگر برای درخت صد اثر باشد برای مفهوم شجر هیچ کدام از آن آثار صدگانه نیست ولی اگر برای عدل صد اثر باشد همه آثار صدگانه برای این

عدل هست چون عدل، مَلَكَةُ نَفْسَانِي است و وجود خارجی دارد عقلِ عملی با وجود خارجی کار می‌کند (يك) و در سطح نفس قرار دارد (دو) و آنچه در آن سطح قرار دارد با معرفت همراه است (سه) معرفتش هم معرفت شهودی است (چهار) چون معرفت شهودی است اسفار اربعه با این جناح انجام می‌شود نه با جناح عقلِ نظر نه با راهِ مدرسه نه با راه فلسفه و حکمت و تفسیر و فقه اینها آن سفر را به همراه ندارد آن ممکن است انسان خَصِيص در فن باشد در همه اینها مجتهد باشد ولی این سفر نیست سفر يك وجود خارجی است يك حرکت است این فقط یعنی فقط با عقلِ عملی انجام می‌شود لذا می‌گویند با ایمان، شهود، نصیب می‌شود با عقل، علم نصیب می‌شود.

«و الحمد لله ربّ العالمين»